

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادامه‌ی بحث نماز، سوره‌ی حمد

خاطر عزیزان است که در مبحث نماز، بعد از این که مقدمات نماز را به پایان بردیم، وارد بحث مقارنات نماز شدیم و در بحث مقارنات نماز به موضوع قرائت سوره‌ی حمد رسیدیم. قبل از ورود به خود سوره، ابتدا نکات متعددی را در زمینه‌ی آداب قرائت قرآن مورد اشاره قرار دادیم و چند جلسه‌ای است که وارد سوره‌ی حمد شدیم.

همان طور که عرض کردم بنای ما بر این است که تا جایی که جلسه آمادگی دارد، این سوره را چندین بار از ابتدا تا انتها بخوانیم؛ و هر جا احساس کردیم بحث‌ها به گونه‌ای پیچیده و ظریف و سنگین شده است که هضم آن برای عزیزان دشوار شد، همان جا توقف می‌کنیم و علاقه‌مندان را به متون عمیق تفسیری‌یی که مفسران بزرگ با استفاده از روایات اهل بیت علیهم‌السلام نوشته‌اند، ارجاع خواهیم داد.

جلسه‌ی قبل خدا توفیق داد تأملات اندکی در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۱ که نخستین آیه‌ی سوره-ی شریفه‌ی حمد است، داشتیم؛ در بازخوانی این سوره، به ادامه‌ی آن می‌پردازیم.

^۱. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۱.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ به یک تعبیر «الف» و «لام» «الْحَمْدُ» «الف» و «لام» استغراق است؛ یعنی تمام حمد، تمام اقسام و انواع حمد مختصّ ذات مقدّس احدیت است. این را که تمام اقسام حمد مختصّ خداوند است، به یک اعتبار این گونه می توان توضیح داد که گاهی اوقات حمد به خاطر صفات خوبی است که کسی دارد و فرد به اعتبار آن صفات نیک مورد حمد و ستایش قرار می گیرد؛ ذات مقدّس احدیت با اسم «الله» که اسم ذات مُسْتَجْمِعِ جمیع صفات کمالیه، اعمّ از جمالیه و جلالیه است، کانون همه ی صفات خوب است؛ پس اگر حمد در قبال صفت نیک بخواهد انجام شود، همه ی صفات نیک در حدّ اطلاق، در ذات مقدّس حق وجود دارد و لذا به این اعتبار حمد سزاوار خدای متعال است. اگر دیگران هم بهره ای از صفات نیک برده اند، بازتاب و شعاعی از صفات نیک الهی است که در آنها منعکس شده، تابیده و ظهور کرده است. مبدأ همه ی صفات نیک، خدای متعال است. این به لحاظ اوّل، که «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «الله» ذات مُسْتَجْمِعِ جمیع صفات کمالیه است.

به اعتبار دوم، گاهی اوقات کسی را می ستاییم و حمد می کنیم، به لحاظ نعمت و احسانی که از او سرمنشأ گرفته است و به دیگران یا به خودمان رسیده است. خیراتی از او صادر شده و به دیگران رسیده است. به اعتبار آن نِعَم و احسانها و خیرات، آن شخص را می ستاییم. به این لحاظ هم مبدأ همه ی نعم و عطایا و خیرات، ذات مقدّس احدیت است. هرچه در عالم، وجود دارد، عطای حق است؛ نِعَم الهیه است. خدا ربّ عالم است. چون ربّ است؛ صاحب است؛ مالک است؛ پروراننده

۲. سوره ی حمد، آیه ی ۲.

است، لذا حمد به اعتبار نعمت و احسان هم متعلق به خدای متعال است. خدای متعال سزاوار حمد است.

آیهی «الْحَمْدُ لِلَّهِ» که ابتدا به «الله» یعنی ذات مُسْتَجْمِعِ صفات کمالیه اشاره دارد، در ادامه می‌گوید: «رَبِّ الْعَالَمِينَ» خدا به خاطر «رَبِّ الْعَالَمِينَ» بودنش هم سزاوار حمد و ستایش است.

سومین علتی که ممکن است سبب شود کسی را بستاییم و حمد کنیم، به خاطر چشم‌امیدی است که به او داریم. از او تعریف می‌کنیم تا از رهگذر این حمد و ستایش، ما را مورد انعام و احسانی قرار دهد که هنوز نداده است. گاهی انسان به خاطر احسان‌ها، محبت‌ها و نیکی‌هایی که امید دارد کسی نسبت به او انجام دهد، آن شخص را حمد می‌کند. خدای متعال رحمان و رحیم است. هم رحمت عامه دارد؛ رحمت دنیوی و رحمت فراگیر دارد؛ و هم رحیم است؛ رحمت آخروی و رحمت اختصاصی برای مؤمنین دارد؛ رحمتی دارد که در قیامت ظهور تامی پیدا می‌کند. ممکن است انسان به دلیل این چشم‌امیدی که به خدای متعال دارد، هم خدا را بستاید. لذا فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۳ یعنی چون خدا رحمان و رحیم است هم سزاوار حمد است.

گاهی اوقات هم حمد و ستایش به خاطر جلال و شکوه کسی است؛ هیبتی است که کسی دارد؛ ترسی است که انسان در دل از قدرت و اقتدار او دارد. خدا قادر مطلق است؛ خدا قهار است؛ خدا

۳. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۳.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۴ و صاحب روز جزاست؛ روزی که قدرت الهی در مورد خلق اعمال می‌شود.

بنابراین اگر کسی بخواهد به دلیل حساب بردن از قدرت کسی، او را بستاید و حمد کند، باز هم تنها کسی که به نحو اطلاق، سزاوار حمد است، خدای مالک است.

پس همه‌ی اقسام حمد، حمد به خاطر صفات نیک، حمد به خاطر نعمت و احسانی که شخص عطا کرده است، حمد به خاطر طمع و چشم‌امیدی که انسان به انعام‌ها و احسان‌هایی که تا امروز عطا نشده، دارد، یا حمد به خاطر ترس و هراسی که از قدرت یک فرمانروای مقتدر دارد، حمد به همه-ی این لحاظ‌ها، سزاوار و زیبنده‌ی خداست. لذا فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» به چهار لحاظ حمد متعلق به خداست و خدا سزاوار حمد است. لذا فرمود:

«الْحَمْدُ»؛ همه‌ی حمد، با همه‌ی اقسام مختلفی که متصور است داشته باشد، سزاوار خدای متعال است. علتی غیر از این چهار علت برای حمد و ستایش نمی‌توان تصور کرد. بنابراین همه‌ی حمد زیبنده و سزاوار خدای متعال است.

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَرَفَ عِبَادَةَ بَعْضِ نِعَمِهِ

عَلَيْهِمْ جُمَلًا» خدای متعال برخی از نعمت‌های خود را اجمالاً به بندگان خود معرفی کرد و

شناساند. «إِذْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى مَعْرِفَةِ جَمِيعِهَا بِالتَّفْصِيلِ لِأَنَّهَا أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى أَوْ تُعْرَفَ» چرا خدا

به صورت مُجْمَل برخی از نعمت‌هایش را به بنده‌هایش شناساند؟ چون بندگان قدرت شناخت

۴. سوره‌ی حمد، آیه‌ی ۴.

همه‌ی نعمت‌های الهی را نداشتند؛ چون نعمت‌های الهی بیش از آن است که قابل شمارش و شناخت باشد. چون نعمت‌های الهی فراتر از حدّ شناخت و شمارش عباد بود، خدا گوشه‌ای از آن نِعَم را، آن هم به اجمال، به بندگانش شناساند. «فَقَالَ لَهُمْ قُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْنَا»^۵ سپس خدای متعال فرمود: اکنون که این‌گونه است، بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ حمد سزاوار خداست به خاطر آنچه از نعمت‌ها که به ما عطا فرموده است. که ما کلّ آن نعمت‌ها را نمی‌شناسیم و خدا اجمالاً گوشه‌ای از آن را به ما شناسانده است. ولی برای این‌که حقّ همه‌ی آن نعمت‌ها ادا شود، فرمود بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ یعنی همه‌ی حمد، تمامیت حمد سزاوار و متعلق به خدای متعال است. چون هر نعمتی داریم، عطای خداست. در تعقیبات نماز در دعا می‌خوانید، «مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۶ خدایا هر نعمتی داریم از جانب توست؛ مَنَعِمِ دیگری وجود ندارد؛ هر چه هست، عطا و لطف و فیض توست. یا داریم «أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ»^۷ تو و نه هیچ‌کسی جز تو، ولیّ اعطایی؛ کسی هستی که عطا می‌کنی. خدایا همه‌ی عطایا از جانب تو است. وقتی انسان دید هیچ نعمتی جز از جانب حق نیست و هر نعمتی داریم از جانب حق به ما رسیده است و اگر نعمتی هم بخواهد در آینده برسد، صرفاً از جانب حقّ متعال است، طبیعتاً انسان از خلق قطع طمع می‌کند. یکی از آثار «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در روحیه‌ی انسان این است که از غیر خدا طمع می‌بُرد؛ از همه‌ی خلق

^۵. مجلسی، بحار، ج ۲۶، ص ۲۷۴ و حرّ عاملی، علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۱۶.

^۶. مجلسی، بحار، ج ۸۳، ص ۱۲۸ و نوری، مستدرک، ج ۵، ص ۹۵.

^۷. امام سجّاد علیه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، ص ۱۰۰ و کبیر مدنی شیرازی، ریاض السّالکین، ج ۳، ص ۲۶۰.

یأس پیشه می‌کند و این یکی از کمالات بسیار بزرگ برای انسان مؤمن است و یک امر بدیهی هم است. من باید به کسی چشم امید داشته باشم که کاری دست اوست؛ قدرتی دارد. اگر در عالم کسی جز حقّ متعال کاره‌ای نیست؛ مُنعمی جز حقّ متعال نیست؛ مُعطی‌یی جز حقّ متعال نیست، چرا چشم امید به کسانی که هیچ‌کاره‌اند داشته باشم؟ لذا یکی از میوه‌های «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» قطع طمع از ماسوی الله است.

از نتایج دیگر «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» اخلاص در عبادت است. چه کسی در عبادتش ریا می‌کند؟ کسی که چشم امیدی به خلقی دارد که نزد آنها عبادت انجام می‌دهد؛ سعی می‌کند خودش را انسان خوبی جلوه دهد و خوش‌بینی و حُسن ظنّ آنها را به خودش جلب کند. دیگران به من خوش‌بین شوند، چه فایده‌ای برای من دارد؟ اگر کاری دست غیر خدا نیست؛ اگر عطایی جز از جانب خدا نیست، خلق مرا انسان خیلی عارف، زاهد و عابد چنین و چنانی هم تصوّر کردند، این تصوّر آنها چه فایده-ای برای من دارد؟ چه خیری برای من دارد؟ این یک گمان باطل است که گمان کنم اگر دیگران به من خوش‌بین شدند، آثار خیری برای من دارد. مگر دیگران در زندگی من مؤثرند؟ «**لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**»^۸؛ در عالم وجود، جز «**اللَّهُ**» مؤثری وجود ندارد. پس چرا ریا کنم؟ لذا اخلاص در عبادت نتیجه‌ی فهم حقیقت «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» است.

^۸. صدرالدین محمد شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۸، ص ۳۸۷.

این که خلق راجع به من چه فکری می کنند و چه می گویند، چه اهمیتی دارد؟ متأسفانه بشر دچار توهم است. مردم از او تعریف کنند، خوشحال می شود؛ او را نکوهش کنند، غمگین می شود. نکوهش و ستایش مردم در واقعیت که اثری ندارد. اگر من به راستی انسان خوبی هستم، چه مردم از من تعریف کنند، چه مرا نکوهش کنند، چه فرقی می کند؟ الْحَمْدُ لِلَّهِ انسان خوبی هستم. و اگر به راستی انسان بدی هستم، مردم هم از من خیلی تعریف کنند؛ این تعریف چه فایده ای دارد؟ تعریف مردم که واقعیت را تغییر نمی دهد. من که می دانم انسان بدی هستم، خوشحال می شوم که مردم تعریف می کنند؟! هم محزون شدن از نکوهش ها و هم شادمان شدن از ستایش ها، هر دو اسیر توهم بودن است. فرض کنید شما الآن ناهار مفصلی خورده اید و سیر هستید؛ بعد دیگران بگویند این بدبخت را نگاه کن؛ از گرسنگی دارد می میرد؛ به اصطلاح از شدت گرسنگی، روده ی بزرگش دارد روده ی کوچکش را می خورد؛ الآن است که از ضعف بیفتد و جان بدهد. شما که می دانید غذای مفصل و مقوی یی خورده اید و اصلاً گرسنه نیستید، به خاطر حرف مردم ناراحت می شوید؟! یا به عکس، در حالی که از گرسنگی به خودتان می پیچید، دیگران می گویند فلانی، نمی دانی چه غذاهای اعلاء، مقوی و لذیذی می خورد! در هر وعده، سر سفره اش انواع و اقسام غذاهاست؛ همین امروز ظهر خدا می داند چه ها خورده است. شما که می دانید از گرسنگی به خودتان می پیچید، چرا این حرف های مردم خوشحالتان می کند؟! آنچه مهم است واقعیتی است که وجود دارد، نه این که مردم راجع به من چه می گویند. فراوان راجع به این موضوع صحبت کرده ایم. فرمایش امام باقر علیه السلام به جابر جعفی را بارها در این جلسه یادآور شده ام که حضرت

فرمودند: تو شیعه و دوست ما نیستی، مگر این که وقتی همه‌ی مردم سرزمینت جمع شوند و بگویند تو انسان خوبی هستی، یک سر سوزن خوشحالت نکند و اگر همه‌ی مردم دیارت جمع شدند و گفتند تو انسان بدی هستی، یک سر سوزن تو را محزون نکند. بین واقعیت چیست؛ خودت را به کتاب خدا عرضه کن. «إِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ، رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ، زَاهِدًا فِي تَزْهِيدِهِ»^۹ اگر راه قرآن را می‌روی، به آنچه قرآن فرموده است به آن رغبت داشته باشید، رغبت و شوق داری؛ نسبت به آنچه فرموده است به آن بی‌رغبت باشید، بی‌رغبتی؛ اگر وجود و اعمال با قرآن انطباق دارد، ثابت قدم و خوشحال باش؛ ولو مردم تو را نکوهش کنند. و اگر دیدی خدای نکرده راهی غیر از راه قرآن می‌روی، به غیر آنچه قرآن ترغیب کرده است، رغبت داری، برای چه خوشحالی؟ برای چهار کلمه حرف مردم؟ حرف مردم کدام واقعیت را تغییر می‌دهد؟ این نکته خیلی ظریف است. متأسفانه در خیلی افراد این نقیصه وجود دارد که حرف مردم برایشان تأثیرگذار است؛ یا خوشحالشان می‌کند یا غمگین؛ و این یک توهم صِرف است. حرف مردم باد هواست. مهم این است که واقعیت چیست.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» ما را از این که دنبال این باشیم که با زاهدنمایی و عابدنمایی و عارف‌نمایی حُسن‌ظَنّ دیگران را به خود جلب کنیم، حفظ می‌کند. چون می‌گویند دیگران کاره‌ای نیستند؛ دیگران بگویند تو انسان خوبی هستی؛ به تو خوش‌بین باشند؛ چه خدمتی به تو می‌توانند بکنند؟ از دیگران کاری

^۹. مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۱۶۳ و فیض کاشانی، وافی، ج ۲۶، ص ۲۶۰.

برنمی‌آید؛ «ما بنا من نعمة فمنك». یکی از میوه‌های «الْحَمْدُ لِلَّهِ» اخلاص در عبادت است؛ یعنی انسان دنبال ریا نیست؛ از رهگذر عبادت و دیانتش دنبال جلب نظر خلق نیست.

در «الْحَمْدُ لِلَّهِ» انسان مؤمن خدا را تنها مُنعم حقیقی عالم و از جمله خودش می‌داند و چون خدا را تنها مُنعم می‌داند، همه‌ی حمد را شایسته‌ی خدا می‌داند. خاستگاه چنین طرز تفکری همان بحث توحید افعالی است که به لطف خدا راجع به این موضوع مفصل صحبت کرده‌ایم و گفته‌ایم که یکی از مهم‌ترین پایه‌های سلوک عرفانی، همین توحید افعالی است؛ این‌که انسان غیر خدا، کسی را در عالم کارهای نداند؛ نه در منع، نه در عطا، نه در نفع، نه در ضرر. «أَنْتَ الضَّارُّ النَّافِعُ»^{۱۰} جز تو هیچ نفع‌رسانی نیست؛ جز تو هیچ زیان‌رسانی هم نیست. در عالم کسی غیر تو کارهای نیست. «لَا مَانِعَ لِمَا أُعْطِيََتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ»^{۱۱} آنچه تو بخواهی عطا کنی، هیچ چیز نمی‌تواند مانعش شود. و آنچه را تو نمی‌خواهی به من برسد، اگر همه‌ی عالم بسیج شوند نمی‌توانند آن را به من برسانند. این‌که غیر خدا در این عالم کارهای نیست. «بِيَدِكَ لَا بِيَدِ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي»^{۱۲} دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست؛ وقتی چیزهایی که دارم زیاد می‌شود، یا کم می‌شود، یا سودی به من می‌رسد، یا زیانی به من وارد می‌شود، دست خودت است و لا غیر. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» برخاسته از این تفکر است. چون غیر خدا را کارهای نمی‌داند، غیر خدا را سزاوار حمد نمی‌داند.

^{۱۰}. کلینی، کافی، ج ۹، ص ۹۸ و حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۲۸۲.

^{۱۱}. سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۲۰ و مجلسی، بحار، ج ۹۲، ص ۳۵۱.

^{۱۲}. سید بن طاووس، إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۲۹۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۹۷.

اگر توحید افعالی را با بحث حُسْنِ ظَنِّ به خدا و فعل خدا گره بزنید، میوه‌اش می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ».

غیر خدا در زندگی من کاره‌ای نبوده است و نیست و نخواهد بود؛ و به دست خدا هم جز خیر برای من و برای همه‌ی خلق صادر نشده است و نمی‌شود و نخواهد شد. میوه‌ی این دو می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ»؛ پس همه‌ی حمد مال خداست. هرچه کرده است خیر من در آن بوده است و غیر او هم کسی برای من کاری نکرده است؛ پس «الْحَمْدُ لِلَّهِ». خلق در زندگی من کاره‌ای نیستند. تنها کاره‌ی زندگی من خداست و هر چه او می‌کند عین خیر است. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ»^{۱۳} خدایا مالک عالم ملک تویی؛ مالک فرمانروایی بر هستی تویی. هر کس به مسند قدرت نشست، تو او را نشاندی و به او قدرت بخشیدی؛ هر کس از مسند قدرت پایین کشیده شد، تو او را پایین آوردی؛ هر کس بین خلق محبوبیت و عزت پیدا کرد، تو او را عزیز کردی. هر کس در بین خلق خوار شد و از چشم خلق افتاد، تو او را خوار کردی و از چشم‌ها انداختی. همه‌ش کار خودت است. «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» همه به ید توست و ید تو، ید خیررسان است. یعنی وقتی که به قدرت می‌رسانی، به او خیر عطا می‌کنی؛ وقتی هم از قدرت پایین می‌آوری، باز هم خیر به او می‌رسانی. وقتی به کسی محبوبیت و شهرت می‌دهی، خیر به او می‌دهی؛ وقتی هم او را از نظرها می‌اندازی، باز هم خیر می‌رسانی. از دست تو جز خیر صادر نمی‌شود. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ما را با این آموزه‌ی بسیار بزرگ، یعنی توحید افعالی

^{۱۳}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶.

آشنا می‌کند و گره می‌زند. به تعبیر دیگر، باور به توحید افعالی است که از آن «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می‌تواند ناشی می‌شود. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» در این خاستگاه و بستر می‌تواند متولد شود.

به یک تعبیر دیگر بگوییم. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی همه‌ی حمد متعلق به خداست. یعنی هر چه حمد در این عالم واقع می‌شود، به خدا برمی‌گردد. حمد به غیر خدا بر نمی‌گردد؛ چون حمد به خاطر خوبی‌هاست و منشأ همه‌ی خوبی‌ها خداست. هر انسانی را ستایش می‌کنید، فی‌الواقع به خدا بر می‌گردد. این شخص شاعر توانمندی است. قدرت شاعری را چه کسی به او داده است؟ نقاش چیره دستی است. مهارت نقاشی را چه کسی به او عطا کرده است؟ دانشمند بزرگی است. قدرت فهم و درک حقایق علمی را چه کسی به او داده است؟ هر شخص را به هر خاطر می‌ستایید، آن ستایش فی‌الواقع به خدا برمی‌گردد. مثال تالار نمایش تابلوهای نقاشی را بارها برایتان زده‌ام؛ نقاش همه‌ی این تابلوها یکی است. هر یک از بازدیدکنندگان جلوی یکی از تابلوها ایستاده است و از آن تابلو تعریف می‌کند. اگر از این تابلو تعریف می‌کنید، در واقع از نقاش تعریف می‌کنید. اگر از تابلوی دیگر تعریف می‌کنید؛ باز هم دارید از همان نقاش تعریف می‌کنید. هر چه تابلو در این عالم وجود دارد، نقاش آن خداست. پس از هر چه تعریف می‌کنید، فی‌الواقع از خدا تعریف می‌کنید. پس حمد واقع نمی‌شود، مگر برای خدای متعال. از هر انسانی که تعریف می‌کنید، فی‌الواقع از خدا تعریف می‌کنید ولو خودت نمی‌دانی. ممکن است شخص منکر خدا هم باشد؛ یک ماتریالیستِ مُلحدِ زندقه منکر وجود خدا؛ اما همین که از چیزی تعریف می‌کند؛ مثلاً می‌گوید عجب منظره‌ی زیبایی، عجب پرنده‌ی زیبایی، عجب انسان زیبایی، عجب انسان خوش ذوقی، هر چه می‌گوید باز از خالق

آنها تعریف می‌کند؛ چون او همه‌ی زیبایی‌ها و خوبی‌ها را در آنها ایجاد کرده است. اصلاً حمد واقع نمی‌شود، مگر برای خدا. حتی وقتی مشرک و بت‌پرست هم حمد می‌کند، حمد او به خدا برمی‌گردد، نه به بت او. بت او چه کاره است؟ حمد و ستایش فی‌الواقع به خدا برمی‌گردد. پس به یک تعبیر همه‌ی اقسام حمد به خدا برمی‌گردد و سزاوار خداست. به تعبیر دیگر هر کس از هر چه تعریف می‌کند، فی‌الواقع از خدا تعریف می‌کند که خالق آن چیزهاست. پس «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حمد سزاوار خداست؛ حمد صرفاً متعلق به خدای متعال است. هیچ چیز دیگری مورد حمد واقع نمی‌شود؛ خدا محمود کلّ حامد است؛ یعنی هر کس ستایش می‌کند، آنچه ستایش می‌شود، یعنی محمود او، خداست؛ ولو خود او نداند. لذا «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، حمد منحصرأ متعلق به خدای متعال است.

به معنای سوم، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، اگر «الف» و «لام» را «الف» و «لام» تعریف بگیرید؛ یعنی حمد خاص. حمد خاص چیست؟ حمد و ستایشی است که خدا از خودش می‌کند. ستایشی که خدا از خود می‌کند، بحث بسیار مفصّلی است که نمی‌دانم آیا در بازخوانی‌های بعدی سوره‌ی حمد آن را تشریح خواهم کرد یا خیر؛ که حمدهایی که خدا از خودش می‌کند چه اقسامی دارد؛ حمد ذاتی خدا چیست؛ حمد فعلی خدا چیست؛ اقسام متعدّدی دارد که شرحش بماند. اگر زمینه فراهم بود، در بازخوانی‌های بعدی خواهم گفتم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی تعریف‌های دست و پا شکسته‌ی ما زیننده‌ی خدا نیست. این چه تعریفی است که من می‌کنم؟ مثل یک بچه‌ی کوچک که حداکثر پولی که در عمر خود دیده است، مثلاً هزار

تومان است. حال این بچه می‌خواهد یک شخص مولتی میلیاردی را تعریف کند. می‌گوید این شخص خیلی ثروتمند است؛ هزار تومان پول دارد. این‌گونه از آن شخص مولتی میلیاردی تعریف می‌کند. این حمد است که به جا می‌آورد؟! تعریف‌هایی هم که ما از خدای متعال می‌کنیم همین است. با فهم کودکانی خودمان فکر می‌کنیم داریم خدا را تعریف می‌کنیم. چه خدا، چه اولیای خدا را وقتی ما تعریف می‌کنیم، آنها را کوچک می‌کنیم. تعریف‌های ما همه در حدّ فهم خودمان است، نه در حدّ کمال آنها. پس حمدهای من زبندهی خدا نیست. حمدهای من حمد نیست؛ مایه‌ی تنقیص است. حمدی که بشر با عقل کوتاه خود، با معرفت اندک خود، از خدا می‌کند، زبندهی خدای متعال نیست. چه حمدی زبندهی خداست؟ چون حمد فرع بر معرفت کمالات شخص است. باید صفات نیک او را بتمامه بشناسم تا بتوانم حمد سزاوار او را انجام دهم. کیست که به حقّ معرفت خدا دست پیدا کرده باشد. وقتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که عارف‌ترین موجود تاریخ آفرینش است، به خدا عرض می‌کند: «**مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ**»^{۱۴} تو را آن‌گونه که سزاوار معرفت تو بود، نشناختیم؛ حساب بقیّه روشن است. چون «**مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ**»، «**مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ**»^{۱۵}. آن‌گونه که سزاوار بندگی تو بود هم نتوانستیم تو را بندگی کنیم. «**أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِي**»^{۱۶} تو آن‌گونه هستی که خودت خودت را ستودی، نه آن‌طور که من تو را می‌ستایم. من که تمامیت کمالات تو را نمی‌شناسم تا بتوانم ثنای سزاوار تو را به جا آورم؛ پس حمد و

^{۱۴}. مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۲۳ و ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۲.

^{۱۵}. همان.

^{۱۶}. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۶۰۲ و امام جعفر صادق ۷، مصباح الشریعة، ص ۵۶.

ثنایی که سزاوار حق باشد، حمد و ثنایی است که خدا از خود می‌کند؛ چون خدا خود را بتمامه می‌شناسد؛ اما غیر خدا آحدی، حتی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم خدا را بتمامه نمی‌شناسد. چون شناخت کامل، مُسْتَلَزِم آن است که خدا محدود باشد و آن شخص عارف بر خدا محیط بوده و احاطه داشته باشد و این محال است؛ لذا هر کس هر حمدی به جا می‌آورد، در حدّ فهم خودش است. بزرگ‌ترین عارفان، بزرگ‌ترین حکیمان، بزرگ‌ترین متکلمان، هر حمدی به جا می‌آورند در حدّ فهم خودشان است. آن روایت را به خاطر دارید که امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: مورچه هم گمان می‌کند خدا یک مورچه‌ی بزرگ است؛ دو تا شاخک خیلی بزرگ هم دارد. خدا را این‌گونه تصوّر می‌کند. «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ» هر چیز را که در دقیق‌ترین صورت‌ها و معانی‌ش، با اوهام خود تشخیص می‌دهید و می‌فهمید، مخلوقی مثل خود شماست و «مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»^{۱۷}. وقتی من خدا را نمی‌شناسم، کجا می‌توانم حمد سزاوار و زیبنده‌ی او را به جا آورم؟ لذا باید در پیشگاه خدا از حمدهای خود استغفار کنیم. مثل این‌که به آن مولتی میلیاردر بگویید خیلی پول دارد؛ هزار تومان پول دارد. باید از او عذرخواهی کنید که من چنین تعریفی از شما کردم. وقتی جاهلیم، نمی‌دانیم، حمدی هم که می‌کنیم تناسبی با حقّ متعال ندارد. حمدی که سزاوار خدای متعال است، حمدی است که خود خدا از خودش می‌کند. این «الْحَمْدُ» است؛ یعنی حمد خاص، نه هر حمدی، آن حمد خاص است که سزاوار و زیبنده‌ی خدای متعال است.

^{۱۷}. کبیر مدنی شیرازی، ریاض السالکین، ج ۵، ص ۲۴ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۴۲۸.

نکته‌ی دیگری راجع به «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**». حمد فقط یک لفظ نیست که انسان به زبان جاری کند. حمد باید با قول و فعل توأم باشد؛ یعنی انسان هم در عمل و هم در زبان، حامد خدای متعال باشد و هم تنها، حامد خدا باشد؛ هم با همه‌ی وجود حامد باشد و هم تنها او را حمد کند و بستاید. حمد با همه‌ی وجود یعنی به‌راستی از کارهایی که خدا کرده است، خوشحال و خشنود بودن. انسانی که از کارهایی که خدا کرده است دلخور است، چه حمدی است که به جا می‌آورد؟ مثل این که من به‌شدت از کسی متنفرم، ولی به زبان قربان صدقه‌اش می‌روم. خودم را مسخره می‌کنم. حمد وقتی معنا دارد که با همه‌ی وجود، از صمیم قلب و جان، از کارهایی که خدا با من کرده است، خوشحال باشم. کارهایی که خدا با من کرده است یعنی آنچه در زندگی دارم؛ شرایطی که در زندگی در آن واقفم. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند: کسی که صبح کند در حالی که نسبت به وضعیت دنیویش محزون است، «**فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاطِطًا**» صبح کرده است در حالی که از دست خدا و مقدرات الهی غضبناک است. و کسی که صبح کند در حالی که از مصیبتی که بر او واقع شده است، دلخور و شاکی و گله‌مند است، «**فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ**»^{۱۸} از دست خود خدا شاکی است. چون غیر خدا کسی این مصیبت را برای او پیش نیاورده است. من که تَه دلم از خدا دلخورم، هر چقدر هم در نماز بگویم: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»؛ این «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» یعنی چه؟!!

بر زبان الحمد و اکراه از درون از زبان تلبیس باشد یا فسون

^{۱۸}. مجلسی، بحار، ج ۷۰، ص ۸۹ و مفید، اختصاص، ص ۲۲۶.

تو که تَه دلت از خدا دلخوری، مُکَرِهی، چه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ی؟ پس اگر در نماز می‌خواهیم بگوییم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، باید کاری کنیم که دلمان از آنچه خدا کرده است به‌راستی خوشحال باشد؛ به آنچه خدا کرده است، شادمان باشیم. آن وقت است که «الْحَمْدُ لِلَّهِ» های ما واقعی است. یعنی فقط به زبان نیست، قلباً هم حامد خداییم. اگر انسان به زبان چیزی بگوید که آن چیز تَه قلبش نباشد، به این نفاق می‌گویند. اگر تَه دلم از خدا دلخورم ولی به زبان می‌گویم «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، این نفاق است. درست است «الْحَمْدُ لِلَّهِ». یعنی این حرفی که می‌زنم، حرف درستی است؛ اما من راستگو نیستم؛ دروغگو هستم.

این هم نکته‌ی ظریفی است. جایش اینجا نیست؛ اما پیش آمد، اشاره کنم. این مطلب در بحث‌های اخلاق، در بحث صدق و راستگویی، مطرح است. فرق است بین راست و درست. راست چیست؟ وقتی آنچه می‌گویم با آنچه تَه دلم است یکی باشد؛ راست می‌گویم. درست چیست؟ وقتی چیزی که می‌گویم، با واقعیت بیرونی آن چیز منطبق باشد؛ درست می‌گویم. لذا ممکن است کسی راست بگوید، اما درست نباشد. واقعاً فکر می‌کند این‌طور است، ولی در واقعیت خارجی این‌گونه نیست؛ او اشتباه فکر کرده است. مثل بچه‌ای که به اتاق تاریکی رفته و سایه‌ای دیده است؛ گمان کرده است دزدی در اتاق است. بیرون می‌آید و به پدر و مادر می‌گوید در اتاق دزد است. او صادقانه می‌گوید؛ اما واقعیت ندارد؛ دزدی در اتاق نیست. چراغ را روشن می‌کنند و به او می‌گویند بین هیچ چیز اینجا نیست! پس در عین این که راست است، درست نیست. عکسش هم ممکن است. ممکن است

کسی چیز درستی را بگوید، اما راست نگوید. قرآن در آیه‌ی اوّل سوره‌ی منافقون می‌گوید: ای پیامبر اسلام! منافقان شهادت می‌دهند تو رسول الله هستی. این حرف درست است. خدا شهادت می‌دهد که تو رسول الله هستی؛ ولی خدا شهادت می‌دهد که این منافقین کاذب و دروغگویند. پس حرف درست است؛ تو رسول الله هستی؛ اما گوینده‌ی این حرف دروغگوست؛ چون ته دلش تو را به رسول الله بودن قبول ندارد؛ فقط به زبان اظهار می‌کند. این نکته‌ی ظریفی است. ان شاء الله گرفته باشید. فرق است بین راست و درست. حرف راست، حرفی است که با باور درونی ما منطبق باشد؛ حرف درست، حرفی است که با واقعیت بیرونی منطبق باشد.

وقتی انسان می‌گوید «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**»، راست بگوید. این که حمد سزاوار خداست، حرف درستی است؛ اما تو هم که این حرف درست را می‌زنی، راست بگو؛ واقعاً ته دلت از کرده‌های خدا خوشحال باش و بگو «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**». بعضی وقت‌ها چیزهایی باب دلتان می‌شود، آن وقت‌ها چه جور از ته دل می‌گویند «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**»؛ انسان در تمام زندگی این‌گونه «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» بگوید. به داشته‌ها و نداشته‌ها بگوید «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**». در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است؛ «**نَحْمَدُهُ عَلَىٰ آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَىٰ بَلَائِهِ**»^{۱۹} خدا را در بلاها همان‌گونه حمد می‌کنیم که در آلاء و محبت‌ها و لطف‌هایی که خدا به ما می‌کند، او را حمد می‌کنیم. این «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» واقعی است.

در این دور خواندن سوره، همین مقدار راجع به «**الْحَمْدُ لِلَّهِ**» کفایت می‌کند.

^{۱۹}. شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۴ و خوئی، منهاج البراعة، ج ۸، ص ۵۱.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ